

نسل‌کشی هزاره‌ها در افغانستان از منظر حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی

زینب صابری^۱

چکیده:

نسل‌کشی یکی از وحشتناک‌ترین جنایاتی است که جامعه بشری با آن رو به رو بوده و هست. این جنایت حق حیات انسان را که دسترسی به سایر حقوق بشری افراد را امکان‌پذیر می‌سازد نقض می‌کند. به همین لحاظ نسل-کشی نقض تمامی حقوق بشری انسان است. جنایت نسل‌کشی هم در رویه بین‌المللی و هم در معاهدات بین‌المللی و اساسنامه‌های دادگاه‌های بین‌المللی کیفری به عنوان یک جنایت شناخته شده است. اسناد بین‌المللی گوناگون از معاهده بین‌المللی پیشگیری و مجازات نسل‌کشی (۱۹۴۸) گرفته تا اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری (۱۹۹۸)، در حمایت از موجودیت و هویت گروه‌های در معرض نسل‌کشی از تمامی دولت‌های جهان می‌خواهند که تدابیر تقنینی و قضایی لازم را برای پیشگیری از این جنایت، محاکمه و مجازات عاملان آن به کار ببندند. در افغانستان به عنوان کشوری که از گروه‌های مختلف قومی، نژادی و مذهبی تشکیل یافته است؛ هزاره‌ها یکی از گروه‌هایی هستند که سالیان درازی است به لحاظ قومی، نژادی و مذهبی در معرض جنایت نسل‌کشی قرار داشته‌اند. این در صورتی است که افغانستان کنوانسیون پیشگیری و مجازات نسل‌کشی، اساسنامه رم، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی را تصویب و همچنین به عضویت دیوان بین‌المللی کیفری درآمده است. بناء اجرای این معاهدات از تعهدات دولت افغانستان به شمار می‌رود.

کلیدواژگان: حقوق بین‌الملل، جرم بین‌المللی، نسل‌کشی، هزاره‌ها، حقوق داخلی افغانستان.

مقدمه:

نسل‌کشی جنایتی تکان‌دهنده است که عملی ضد حقوق بشر و حقوق بشردوستانه بوده و اساسی‌ترین حقوق بشری، یعنی حق حیات را نقض می‌کند. این جنایت، به موجب (کنوانسیون منع نسل‌کشی) به عنوان یک جنایت بین‌المللی شناخته شده است و بنابر حقوق بین‌الملل عرفی، منع آن به عنوان یک قاعده آمره بین‌المللی پذیرفته شده است (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۱۳۹۲: ۵۱). هم‌اکنون بیش از ۸۵ کشور جهان جنایت نسل‌کشی را در قوانین

^۱ ماستر حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران.

داخلی خود گنجانده‌اند. به علاوه ۱۳۹ کشور اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری را امضا و ۱۰۴ کشور آن را تصویب کرده‌اند (اردبیلی و دیگران، ۱۳۸۴: ۲).

بر اساس تعریف کنوانسیون پیش‌گیری و منع نسل‌کشی و همچنین اساسنامه رم، این جنایت بر علیه گروه‌هایی با منشأ قومی، مذهبی، نژادی و ملی صورت می‌گیرد و همین امر این جنایت را در رأس جنایات دیگر قرار داده است. بنابراین افراد به صرف تعلق به یکی از این گروه‌ها هدف این جنایت قرار می‌گیرند. از نظر جرم‌شناختی در نسل‌کشی عوامل مختلفی نقش دارند؛ مانند دولت، ساختارهای فرهنگی، شرایط زندگی و رسانه‌ها (گل‌خندان و حاجی‌ده‌آبادی، ۱۳۹۹: ۲۰۹). به بیان دیگر؛ تعدد عناصر تشکیل دهنده ملت (دین، نژاد، تفکر، احساس تعلق و ... در نقاط واحد یا مجاور بعضاً موجب بروز و ظهور رقابت و جدال و برخورد متعصبانه و درگیری‌های قومی شده و از هم‌گسیختگی‌های ملی را به دنبال می‌آورد (هاشمی، ۱۳۹۱: ۵۸۹).

درواقع ایدئولوژی نسل‌کشی از همین مجراها نشأت می‌گیرد. تفاوت‌گذاری‌ها و تبعیض‌ها در تفکرات افرادی که در رأس دولت هستند ریشه دارد و در لایه‌های جامعه نفوذ کرده، نوعی دید خودبرترپنداری در بعضی گروه‌ها را موجب می‌گردد که سبب تغییر نگاه بعضی گروه‌ها نسبت به دیگر گروه‌ها شده؛ همین امر باعث می‌گردد تا سایر افراد را دارای شأن انسانیت و مستحق بسیاری از حقوق ندانسته و نسل‌کشی در افکارشان مشروع تلقی گردد. در بسیاری از کشورها گروهی با این تفکر که در اکثریت هستند و یا به دلایلی نژادپرستانه؛ حقوقی برای سایرین که در نظر ایشان جزء اقلیت محسوب می‌شوند قائل نیستند.

در افغانستان جمعیت متنوعی از لحاظ قومی، نژادی، زبانی، مذهبی و ... در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند که این تنوع تنش‌های بسیاری را در زندگی اجتماعی، سیاسی، تحصیلی و ... افراد موجب گشته است. یکی از بزرگترین فجایع انسانی در چند دهه اخیر در افغانستان نسبت به هزاره‌ها اتفاق افتاده است. پاک‌سازی قومی، نسل‌کشی، جرایم علیه بشریت و هر عنوان مشابه دیگری که به نوعی جلوه‌ای از نقض حقوق بشر محسوب شود، در قبال هزاره‌ها صورت گرفته است. حال سؤال این است که با توجه به اسناد تاریخی و جنایات صورت گرفته می‌توان گفت هزاره‌ها مورد نسل‌کشی واقع شده‌اند؟ اگر این چنین است واکنش سازمان ملل متحد در قبال این فجایع چه بوده است؟ عملکرد دولت افغانستان در برابر این جنایات چه بوده است؟

فرضیه مقاله این است که سازمان ملل متحد نسبت به فجایع انسانی در مورد هزاره‌ها در افغانستان فقط به اظهار نظر شفاهی بسنده کرده است و برای رسیدگی به این جنایت کمترین علاقه‌ای نشان نداده است. این در صورتی است که انتظار می‌رفت سازمان ملل متحد بر اساس اصل مسئولیت بین‌المللی حمایت، مداخله بشردوستانه را در افغانستان در دستور کار قرار می‌داد. همچنین دولت افغانستان با توجه به مسئولیت بین‌المللی خود و بر اساس

قوانین داخلی نسبت به محافظت و حمایت از هزاره‌ها به عنوان تابعان این کشور در مقابل جنایات علیه بشریت به خصوص نسل‌کشی این گروه اقدام مؤثری انجام نداده است.

بررسی و شناخت مفهوم نسل‌کشی:

نسل‌کشی یا کشتار جمعی معادل فارسی کلمه ژنوساید^۲ است که از کلمات (Genos) به معنای نژاد یا نسل و (Cide) به معنای کشتن ترکیب یافته است. این واژه اولین بار در سال ۱۹۳۳ به وسیله حقوقدان لهستانی بنام رافائل لمکین^۳، برای توصیف جنایاتی که به ناپودی تدریجی گروه‌های انسانی می‌انجامید، به کار رفت (بیگزاده، ۱۳۷۶-۷۷:۷۳). لمکین معتقد بود کشتار جمعی یعنی ناپودی یک ملت یا یک قوم و منظور از کشتار جمعی ضرورتاً ناپودی یک ملت نیست، بلکه مراد طرحی است مشتمل بر سلسله اعمال متفاوتی که گروه‌های ملی را به ویرانی می‌کشد تا در نهایت به از بین بردن (فیزیکی) این گروه‌ها بیانجامد (شفیعی، ۱۳۹۲: ۱۷۰).

این جنایت که اغلب در رژیم‌های دیکتاتوری اتفاق می‌افتد (نیکوکار، ۱۳۹۶: ۷۴۳)، در پاسخ به واقعه هولوکاست به عنوان جنایتی بین‌المللی مورد شناسایی قرار گرفت. نخستین بار مجمع عمومی در قطعنامه (۱) ۹۶ مصوب ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ نسل‌زدایی را به عنوان یک جنایت بین‌المللی مستقل (جدا از جنایت علیه بشریت) به رسمیت شناخت و در اهمیت این جرم اعلام کرد که جرم مزبور «وجدان بشریت را با ضربه شدید روانی مواجه می‌سازد» و مجازات آن نیز یک دغدغه بین‌المللی محسوب می‌شود (نیکوکار، ۱۳۹۷: ۶۷). دو سال بعد کنوانسیون نسل‌زدایی توسط کمیته ششم مجمع عمومی به تصویب رسید (Cryer & Friman & Robinson & Wilmshurt, 2010: 205). به موجب ماده ۱ کنوانسیون مزبور جنایت نسل‌زدایی در زمان صلح و جنگ ارتکاب می‌یابد. جنایت نسل‌کشی در ابتدا به عنوان یکی از جرایم علیه بشریت تلقی می‌گردید، اما با تصویب کنوانسیون منع و مجازات نسل‌کشی و ورود مقررات ماهوی آن به حقوق بین‌المللی عرفی، به عنوان جرمی مستقل مورد شناسایی قرار گرفت (بی‌پروا، ۱۳۹۶: ۱۲۲).

نسل‌کشی در کنوانسیون منع ژنوساید (۱۹۴۸)، اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی (۱۹۹۸)، اساسنامه دادگاه بین‌المللی یوگسلاوی و اساسنامه دادگاه بین‌المللی رواندا مورد تبیین قرار گرفته است. کنوانسیون منع نسل‌کشی و اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی تعریف یکسانی از نسل‌کشی ارائه داده‌اند. ماده ۶ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی این جنایت را به شرح ذیل تعریف کرده است: «منظور از نسل‌کشی در این اساسنامه، هر یک از اعمال مشروحه ذیل است که به قصد ناپود کردن تمام یا قسمتی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی از حیث همین عناوین

^۲ Genocide
^۳ Raphael Lemkin

ارتکاب می‌یابد. الف) قتل اعضای یک گروه، ب) ایراد صدمه شدید نسبت به سلامت جسمی یا روحی اعضای یک گروه، ج) قرار دادن عمدی یک گروه در معرض وضعیت زندگی نامناسبی که منتهی به زوال قوای جسمی کلی یا جزئی آن شود، د) اقداماتی که به منظور جلوگیری از توالد و تناسل یک گروه صورت می‌گیرد، ه) انتقال اجباری اطفال یک گروه به گروه دیگر. این تعریف در واقع همان تعریفی است که از جنایت کشتار جمعی یا نسل‌کشی یا نسل‌زدایی، در ماده ۲ کنوانسیون ۱۹۴۸ جلوگیری و مجازات نسل‌کشی شده است (واحدی، ۱۳۹۶: ۵۴). ماده ۲ کنوانسیون پیشگیری از نسل‌کشی، هر یک از اعمال بیان شده در ماده ۲ اساسنامه را مصداق نسل‌زدایی دانسته است؛ منوط به اینکه احراز شود نیت مرتکب از اعمال مزبور، نابود کردن دست‌کم بخشی از گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی از نظر عضویت آن‌ها در این گروه‌ها بوده است (محاسب، ۱۳۸۶: ۲۷). از ویژگی‌های کشتار جمعی، گروهی بودن یا به تعبیر دیگر کثرت یا تعدد مجنی‌علیه است. اما از بین رفتن تعداد زیادی از افراد گروه شرط تحقق جنایت نیست؛ بلکه حتی اگر یک فرد از افراد گروه به صورتی که در ماده ۲ مندرج است، مورد تعدی واقع شود و این عمل به قصد گسیختن رشته حیات گروه ارتکاب یابد، وصف کشتار جمعی برای این عمل صدق می‌کند (داودی و ابوذری، ۱۳۹۷: ۱۲۳).

همانطور که بیان شد، موضوع جنایت نسل‌کشی به تصریح ماده ۶ اساسنامه عبارت از «گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی» است. به عبارت دیگر قربانی جنایت نسل‌کشی یکی از این گروه‌های انسانی است، نه فرد. درست است که نهایتاً فردی مثلاً کشته می‌شود (بند الف ماده ۶) یا مورد صدمه شدید قرار می‌گیرد (بند ب ماده ۶) اما این فرد صرفاً به دلیل تعلق او به گروه مربوطه مورد حمله قرار می‌گیرد. جانی اساساً خصومتی با فرد ندارد و خصومت او با گروه مدنظر است (پوریافرانی، ۱۳۹۷: ۲۶۸).

نسل‌کشی صرفاً جنایتی علیه حقوق فردی نمی‌باشد، بلکه نقض‌کننده «حق بر صلح» که به عنوان یکی از حقوق بشری پذیرفته شده به عنوان حقوق جمعی است می‌باشد و نسل‌کشی، هنگامی که در هر مقطع از تاریخ بشری در نقطه‌ای از جهان رخ داده است صرفاً جنایت علیه حیات نبوده است، بلکه یک عمل ضد صلح نیز بوده است و «حق بر صلح» را که از حقوق بشری جمعی می‌باشد، به طور مستقیم نقض می‌کند و امنیت جامعه بین‌المللی را با خدشه مواجه می‌سازد. لذا نسل‌کشی را نباید صرفاً یک جنایت بین‌المللی ساده تلقی کرد که منجر به نقض حیات عده‌ای از اشخاص یک گروه انسانی می‌گردد، بلکه باید آن را جنایتی علیه مجموعه‌ای از حقوق بشری دانست که ابتدایی‌ترین اثر آن، نقض حیات است و درکنار آن، حقوق بشری دیگر همچون اصل عدم تبعیض، حق سلامت، حق مذهب و حق بر صلح نیز به صورت مستقیم نقض می‌شود و رابطه نسل‌کشی و حقوق بشر یک رابطه مستقیم است که منجر به نقض حقوق بشر می‌گردد (بی‌پروا، ۱۳۹۶: ۱۳۱).

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶ در بند ۲ ماده ۴، مجموعه‌ای از قواعد را به عنوان حقوق غیرقابل انحراف و غیر قابل نقض نام برده است که عبارت است از: حق حیات، ممنوعیت شکنجه، ممنوعیت بردگی و بندگی، منع بازداشت به لحاظ تعهد حقوقی، عطف بما سبق نشدن قانون را در امور کیفری، داشتن شخصیت حقوقی و حق آزادی عقیده و مذهب. به عبارت دیگر بند ۲ ماده ۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی؛ مواد ۶ و ۷، بند ۱ و ۲ ماده ۸، مواد ۱۱، ۱، ۱۶، ۱۸ را از جمله قواعد غیرقابل انحراف یا همان قواعد بنیادین حقوق بشر در هر وضعیتی اعم از خطر عمومی، تهدید نسبت به ملت، فورس ماژور، انقلاب، شورش و جنگ برشمرده است. به همین علت است که جامعه جهانی در مقابل نقض آن به عنوان تعهدات کلی جامعه بین‌المللی در برابر قواعد بنیادین حقوق بشر، به شدت عکس‌العمل و واکنش نشان خواهد داد. همانند تروریسم، آپارتاید، کشتار دسته‌جمعی، برده‌داری، جنایت علیه بشریت، مسئولیت افراد و دولت‌ها، ... عنوان شده است. این اصول اصولی هستند که مستقل از اراده دولت می‌باشد و چون عمیقاً در وجدان بشریت ریشه دارند، نمی‌توان آن را نادیده گرفت یا تغییر داد. این اصول تحت عنوان قواعد آمره حقوق بشر بیان شده است. (قواعد آمره، اصول اساسی حقوقی، حقوقی که با عقد قرارداد نمی‌توان از آن تخطی کرد، مانند اصل عدم تبعیض نژادی یا منع آدم‌کشی در حقوق بین‌الملل) قواعد آمره حقوق بین‌الملل قبل از هر چیزی ریشه در عرف بین‌الملل داشته و با ذات طبیعی بشری هماهنگ است و به لحاظ مشروعیت روانی و مادی رعایت آن اصول، این دسته از اصول و قواعد همیشگی، همگانی و غیرقابل انحراف می‌باشد (شریفی طراز کوهی، ۱۳۹۰: ۵۴).

همانطور که بیان شد نسل‌کشی نقض تمامی حقوق بشری افراد است آن هم بنا به تعلق به یک گروه که فرد هیچ نقشی در انتخاب و یا خروج از آن گروه ندارد مگر در مورد مذهب که افراد می‌توانند بنا به خواست خود آن را تغییر دهند. در واقع همین عدم اختیار در انتخاب است که این جنایت را در صدر جنایات دیگر قرار می‌دهد؛ افراد از بدو تولد به صورت اجباری در این گروه‌ها عضو هستند و اختیاری در تغییر آن ندارند. کنوانسیون منع نسل‌کشی و اساسنامه رم موضوعات نسل‌کشی را به طور حصری بیان کرده‌اند؛ بنابراین هیچ گروه دیگری مانند گروه‌های سیاسی نمی‌توانند موضوع این جنایت قرار بگیرند. موضوع دیگری که در تعاریف بیان شده این است که این جنایت تنها از طریق فعل تحقق نمی‌یابد بلکه از طریق ترک فعل نیز محقق می‌گردد؛ ارتکاب این جنایت از طریق ترک فعل بیشتر از سمت دولتها امکان‌پذیر است که قانوناً وظیفه حمایت و حفاظت از جان و سایر حقوق بشری اتباع خود را بر عهده دارند.

ارکان جنایت نسل‌کشی:

برای محقق شدن هر جرمی بایستی ارکان آن تحقق یابد. ارکان یک جرم عبارتند از رکن قانونی، مادی و معنوی. در مورد جرم نسل‌کشی کنوانسیون منع نسل‌کشی، اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری و قوانین داخلی هر کشور رکن قانونی را تشکیل می‌دهند.

رکن مادی جنایت نسل‌کشی:

نسل‌کشی مشتمل بر یک دسته اعمال و اقدامات است که به مناسبت رخداد آن‌ها با قصد خاص، در حقوق کیفری بین‌المللی عنوان مجرمانه نسل‌زدایی را احراز کرده‌اند و امکان تحمیل مجازات بر مرتکبان وجود دارد. مواردی که در اسناد بین‌المللی مختلف مصادیق عنصر مادی جرم نسل‌زدایی شناسایی و بیان شده‌اند، عبارتند از: کشتار جمعی، آسیب شدید جسمی و روحی، استقرار عمدی گروه در شرایط حیاتی نامطلوب منتهی به مرگ تدریجی، جلوگیری از زاد و ولد، انتقال اجباری کودکان یک گروه به گروه دیگر. بنابراین برای تحقق جرم نسل‌کشی باید یکی از پنج عمل ذکر شده در تعریف علیه یکی از گروه‌های ملی، مذهبی، قومی و نژادی به قصد نابودسازی صورت پذیرد. همانطور که در تعریف بیان شده است این جرم، جرمی علیه یک گروه است و نه فرد خاص؛ حال امکان دارد در طی عملیات نسل‌کشی یک فرد از بین برود، اما مسأله‌ای که باعث می‌گردد جنایت نسل‌کشی محقق گردد داشتن قصد برای نابودی گروه است هرچند طی این عملیات یک فرد و یا تعداد متعددی در معرض این جنایت قرار گیرند. بنابراین صرفاً تعلق داشتن فرد به یکی از گروه‌های بیان شده و مورد جنایت واقع شدن به دلیل همین تعلق می‌تواند جنایت نسل‌کشی را موجب گردد. بر اساس ماده ۶ الف این سند که عناصر لازم برای تحقق بند الف ماده ۶ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری (یعنی قتل) را بیان می‌دارد، نسل‌کشی از طریق کشتن دارای عناصر ذیل است: «۱- مرتکب یک یا چند شخص را کشته باشد ۲- شخص یا اشخاص مزبور به یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی خاص تعلق داشته باشند ۳- مرتکب قصد نابودی کلی یا جزئی آن گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی را داشته باشد ۴- رفتار در سیاق یک الگوی بارز رفتاری مشابه که علیه آن گروه جهت‌گیری شده، صورت گرفته است و یا رفتاری بوده که خود می‌توانسته موجب نابودی مزبور شود».

ارتکاب یکی از مصادیق پنج‌گانه مذکور در ماده ۶ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری هم از طریق فعل و هم از طریق ترک فعل محقق می‌گردد. با این وصف که در حالت ترک فعل متهم باید وظیفه‌ای در محافظت از قربانیان داشته باشد ولی عامدانه یا از روی بی‌مبالاتی و بی‌توجهی به آن عمل نکند. تأکید قانون‌گذار بر وقوع نسل‌کشی به واسطه فعل مرتکب است. اما در برخی موارد، به ویژه نسل‌کشی به شیوه قرار دادن گروه در شرایط غیرانسانی زندگانی، این جنایت ممکن است به صورت ترک فعل ارتکاب یابد. مورد دیگر از ترک فعل وقتی است که مقامات

مسئول با سکوت و تجاهل، از کشتار در حال وقوع جلوگیری نکنند (توکلی، ۱۳۹۸: ۳۲۰). واضح و روشن است که یکی از وظایف دولتها حمایت و محافظت از حقوق بشری افراد است. به این ترتیب اگر دولتی به صورت عامدانه و یا از روی بی‌توجهی از مسئولیت خود شانه خالی کند، در واقع شریک و زمینه‌ساز وقوع جنایت بوده است.

بنابراین برای تحقق جنایت نسل‌کشی بایستی یکی از گروه‌های ملی، مذهبی، قومی، ملی و نژادی با قصد خاص مورد نابودی قرار گیرند، هرچند که این نابودی به صورت کلی صورت نگیرد و افراد کمی را در معرض کشتار جمعی، آسیب شدید جسمی و روحی، استقرار عمدی گروه در شرایط حیاتی نامطلوب منتهی به مرگ تدریجی، جلوگیری از زاد و ولد، انتقال اجباری کودکان یک گروه به گروه دیگر قرار دهد و صرف تعلق افراد به یکی از این گروه‌ها کفایت می‌کند.

رکن معنوی جنایت نسل‌کشی:

ماده ۳۰ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری بر لزوم احراز عنصر روانی جرم تأکید می‌کند. به موجب بند (۱) آن ماده: «جز در مواردی که به نحو دیگری مقرر شده باشد، هیچ کس دارای مسئولیت کیفری نیست و نباید به دلیل ارتکاب یکی از جنایاتی که در صلاحیت دیوان است مجازات شود، مگر اینکه عنصر مادی جرم با قصد و علم همراه باشد». نسل‌کشی جنایتی است که با انگیزه برتری‌طلبی‌های گروهی و به قصد نابودی یک گروه صورت می‌گیرد. تمامی اسناد بین‌المللی مربوط، «قصد نابود کردن تمام یا قسمتی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی از حیث عناوین مذکور» را لازمه تحقق این جنایت برشمرده‌اند. یعنی قربانی این جنایت، نه به عنوان یک فرد، بلکه به عنوان عضوی از یک گروه قربانی می‌شود و هدف مستقیم این جنایت گروه است نه فرد. لذا «چنین اعمالی معمولاً بر اثر یک حادثه یا قصور ساده ارتکاب نمی‌یابند. ماهیت این جنایت به گونه‌ای است که وجود حالت روحی یا قصد و نیت خاص در مورد کسب نتایج کلی، چنین اعمال ممنوعه‌ای را می‌طلبد (بیگ‌زاده، ابراهیم، ۱۳۷۷: ۲۱-۲۲).

صدر ماده ۶ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری می‌گوید: «منظور از نسل‌کشی در این اساسنامه، هر یک از اعمال مشروحه ذیل است که به قصد نابود کردن تمام یا قسمتی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی از حیث همین عناوین ارتکاب می‌یابد...». ملاحظه می‌شود که در ماده گفته شده است «به قصد نابود کردن تمام یا...». لذا صرف ارتکاب مصادیق پنج‌گانه مندرج در ماده ۶ کافی برای تحقق جنایت نسل‌کشی نیست، بلکه بایستی وجود «قصد نابود کردن تمام یا قسمتی از گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی به دلیل دارا بودن این اوصاف» هم به اثبات برسد. به عبارت دیگر باید اثبات شود که متهم اعضای گروه مذهبی خاصی را صرفاً به دلیل دشمنی با آن گروه خاص و به قصد نابودی کلی یا جزئی آن گروه خاص کشته است.»

بعضی از حقوق دانان احراز قصد و نیت خاص جنایت نسل‌کشی، یعنی قصد نابودی گروه را امری دشوار دانسته و معتقدند قصد، امری ذهنی و درونی است و تأکید بر لزوم اثبات آن، باعث بلاکیفر ماندن بسیاری از مرتکبان می‌شود (Paust J.J., Bassiouni M.Ch materials, 1996: 1084). اسناد مربوطه برای حل این مشکل، شرایط و اوضاع و احوال پیرامونی جرم^۴ یا قرائن و شواهد بیرونی قضیه که جنبه عینی و خارجی دارند، را مورد توجه قرار داده است و این امر دقیقاً مورد توجه کمیسیون مقدماتی قرار گرفته است. طبق بند ۳ مقدمه عمومی عناصر جرم، وجود قصد و علم می‌تواند از وقایع و اوضاع و احوال مربوطه استنباط شود^۵. لذا هدف و مقصد نهایی متهم یا متهمان، نه از اظهارات خود آنان که سعی خواهند کرد قصد نابودی گروه را انکار کرده و اقدامات مجرمانه خود را اعمالی کور و پراکنده و خارج از صلاحیت دادگاه صالح بین‌المللی جلوه دهند، بلکه همچون مسأله‌ای قضایی، از کیفیت اعمال ارتكابی آنها و شرایط و اوضاع و احوال هر مورد به وسیله قاضی، ممکن است استنباط شود (Oosterveld Valerie, 2001: 48-49). این اوضاع و احوال عوامل گوناگونی چون ماهیت کلی آن اعمال؛ انجام آن در ناحیه‌ای خاص؛ اقدامات تبعیض‌آمیز نسبت به یک گروه؛ نظریه سیاسی کلی که زمینه‌ساز و محرک آن اعمال بوده است؛ تکرار، استمرار و وسعت اعمال نابود کننده و اظهارات متهمان به هنگام ارتكاب آن اعمال از جمله اهانت و تحقیر قربانیان را شامل خواهد شد^۶.

بنابراین عامل مهم در تحقق نسل‌کشی، رکن معنوی (وجود قصد، سوء نیت) فاعل و یا فاعلین جرم است. از آنجایی که احراز رکن معنوی به دلیل درونی و ذهنی بودن آن دشوار دانسته شده است، می‌توان وجود این قصد را از اوضاع و شرایط بیرونی جرم استنباط کرد. این اوضاع و شرایط همانطور که بیان شد می‌تواند وجود تبعیض‌های گسترده نسبت به گروه مورد نظر، مورد حمله قرار دادن این گروه و ... باشد.

مرجع رسیدگی کننده به جرم نسل‌کشی:

دکترین مسئولیت حمایت، که در سال ۲۰۰۵ میلادی به تائید نشست سران کشورهای جهان رسید، مسئولیت اولیه حفاظت از مردم جهان در برابر چهار جنایت عمده، شامل نسل‌زدایی، جنایات جنگی، جنایات علیه بشریت و پاکسازی قومی را بر عهده دولت هر کشور می‌گذارد. در عین حال، در صورت فقدان تمایل یا ثروتمندی آشکار دولت مذکور، جامعه بین‌المللی مسئولیت دارد در چارچوب سازمان ملل متحد و مطابق مقررات منشور برای جلوگیری یا توقیف جنایات مذکور اقدام کند (سلطان‌زاده، ۱۳۸۸: ۹۳۸). در بند ۱۳۸ اعلامیه نهایی نشست سران در سال ۲۰۰۵ به مسئولیت هر دولت در محافظت از افراد کشور خود در برابر نسل‌زدایی، پاکسازی قومی، جنایات علیه

^۴ contextual element

^۵ Preparatory Commission, Elements of Crimes, PCNICC/2000/1/Add.2(2november 2000)
^۶ Karadzic Mladic, IT-95-5-R61andIT-95-18-R61.

بشریت و لزوم تعقیب و کمک به کشورها از سوی جامعه بین‌المللی در این خصوص تأکید شده و در بند ۱۳۸ این سند اشعار می‌دارد که هر دولتی به طور انفرادی مسئولیت حفظ جان و حمایت از شهروندانش در مقابل کشتار جمعی، جنایات جنگی، پاک‌سازی قومی و جنایات علیه بشریت را بر عهده دارد و مسئولیت جامعه جهانی در این مرحله کمک به دولت‌ها برای انجام مسئولیت است و در بند ۱۳۹ آن تأکید کرد اگر مقامات ملی قادر نباشند به طور آشکار از مردم خود در برابر نسل‌زدایی حمایت کنند جامعه بین‌المللی آماده است از طریق شورای امنیت اقدامات دسته‌جمعی مؤثر و به موقع انجام دهد (G.A.Res/60/1,2005). در همین قطع‌نامه، شورای امنیت از کشورها درخواست کرد افرادی را که در داخل مرزهایشان مرتکب جنایت جنگی، نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت و نقض حقوق بشر دوستانه گردیده‌اند مورد تعقیب و مجازات قرار دهند (جباری، ۱۳۹۰: ۲۲۰).

از نظر دیوان بین‌المللی دادگستری، اسناد و تعهدات ناظر به حقوق بشر، مثل معاهده بین‌المللی پیشگیری و مجازات نسل‌کشی، جنبه جهانی دارد و تنها جزء امور داخلی کشورها تلقی نمی‌شود که مشمول اصل منع مداخله در امور کشورهای دیگر شناخته شود. به اعتقاد دیوان نظر به اهمیت تعهدات عام‌الشمول بین‌المللی که ممنوعیت نسل‌کشی از جمله آنهاست، تمام کشورها می‌توانند در حمایت قانونی از آنها خود را ذینفع بدانند (اردبیلی و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۲). دیوان بین‌المللی دادگستری، که به موجب ماده ۹ معاهده بین‌المللی پیشگیری و مجازات نسل‌کشی مرجع تفسیر معاهده در اختلاف دولتهای متعاقد است، در قضیه حق شرط‌های راجع به معاهده پیشگیری و مجازات نسل‌کشی نیز، معاهده مذکور را فراتر از توصیه‌ای صرف به دولتهای عضو دانسته و معتقد است: «اصول بنیادین معاهده مذکور حتی بدون وجود تعهدی قراردادی به عنوان اصولی الزام‌آور برای همه دولتها شناخته شده و جنبه عرفی پیدا کرده است. زیرا کشورهای متعاقد در این معاهده نفع شخصی ندارند، بلکه آنها فقط به دنبال یک نفع مشترک، یعنی نیل به اهداف و مقاصد معاهده هستند. ارتکاب این جنایت وجدان بشریت را می‌آزارد و به کل بشریت آسیب می‌رساند و با اهداف منشور ملل متحد مغایرت دارد»^۷. (www.icj.org) ICJ Reports, 1951 (www.icj.org) ممنوعیت نسل‌کشی امروزه به قاعده‌ای امره تبدیل شده و از تعهدات کشورها در قبال جامعه بین‌المللی به شمار می‌آید (۳۳- جیل آمپاروسان خوزه، ۱۳۷۹: ۲۶۰). پس می‌توان گفت دیوان برای اجرای مؤثر معاهده و هماهنگ ساختن آن با توسعه حقوق بین‌الملل، تفسیری مطابق با مقتضیات امروز جامعه بین‌الملل از آن به عمل آورده است. (Jorgensen, 2000: 41).

طبق ماده ۶ معاهده بین‌المللی پیشگیری و مجازات نسل‌کشی، اشخاص متهم به نسل‌کشی یا اعمال مجرمانه مرتبط با آن به دادگاههای صالح کشور محل وقوع جرم یا دیوان بین‌المللی کیفری که طرفهای متعاقد صلاحیت آن را پذیرفته‌اند جلب خواهند شد. معاهده مذکور ابتدا به همکاری مسئولیت شناسانه دولتها در جلب مرتکبان

^۷ ICJ Reports, 1951 (www.icj-cij.org)

جنایات بین‌المللی به محاکم صالح ملی و سپس به همبستگی و اراده جمعی آنها در تأسیس دیوان بین‌المللی کیفری، چشم یاری دوخته است. مواد ۱۷ و ۲۰ اساسنامه رم اولویت محاکم ملی نسبت به دیوان بین‌المللی کیفری را به شرح زیر بیان داشته‌اند: ماده ۷: «با توجه به بند ده مقدمه و ماده یک، دیوان تصمیم خواهد گرفت که در موارد زیر موضوع توسط دیوان غیر قابل پذیرش است: الف- آن موضوع توسط دولت صالح در دست تحقیق یا تعقیب است. مگر آن که دولت حقیقتاً مایل یا قادر به اجرای تحقیق یا تعقیب نباشد. ب- در مورد آن موضوع توسط دولت صالح تحقیق به عمل آمده و آن دولت تصمیم گرفته است که شخص مورد نظر را تحت تعقیب قرار ندهد مگر آنکه تصمیم ناشی از عدم تمایل یا عدم توانایی آن دولت بر تعقیب باشد. ج- شخص مورد نظر قبلاً به خاطر رفتاری که موضوع شکایت است محاکمه شده است و محاکمه توسط دیوان به موجب بند ۳ ماده ۲۰ مجاز نیست. د- موضوع از چنان اهمیتی که اقدام دیگری از سوی دیوان را توجیه کند برخوردار نیست. ۲-...». به موجب بند ۳ ماده ۲۰ اساسنامه رم: «کسی که برای ارتکاب عملی که به موجب مواد ۶، ۷ و ۸ جرم شناخته شده توسط دادگاه دیگری محاکمه شده است، توسط دیوان برای همان رفتار محاکمه نخواهد شد، مگر آنکه جریان دادرسی در دادگاه دیگر: الف- به منظور صیانت شخص مورد نظر از مسئولیت کیفری جنایات مشمول صلاحیت دیوان بوده است، یا آنکه ب- دادرسی مستقل و بی طرف مطابق ملاکهای شناخته شده حقوق بین‌المللی صورت نگرفته و به شیوه‌ای انجام شده که در اوضاع و احوال مربوطه با قصد اجرای عدالت نسبت به شخص مورد نظر مغایر بوده است».

ماده ۱۰ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری رواندا، رسیدگی محاکم ملی به یک جنایت بین‌المللی به عنوان جرمی عادی را از شمول قاعده منع محاکمه و مجازات مجدد خارج دانسته و به دیوان‌های موصوف اجازه رسیدگی دوباره به همان جرم را می‌دهد. مشابه آنچه گفته شد در اساسنامه رم وجود ندارد. طبق بند ۳ ماده ۲۰ اساسنامه، رسیدگی قبلی در هر دادگاه دیگر، چنانچه به طور واقعی و صادقانه انجام گرفته باشد، مانع از رسیدگی مجدد دیوان بین‌المللی کیفری نسبت به همان موضوع خواهد شد. از این رو می‌توان گفت که رسیدگی بی طرفانه و واقعی به یک جنایت بین‌المللی در محاکم داخلی حتی به عنوان جرمی عادی، دیوان را از رسیدگی دوباره باز خواهد داشت. زیرا از بند ۱ ماده ۱۷ و بند ۳ ماده ۲۰ اساسنامه رم استنباط می‌شود که مهم کیفیت رسیدگی محاکم داخلی است نه چگونگی توصیف کیفری آن واقعه (شریعت باقری، ۱۳۷۸: ۱۶).

چنین الزامی از اساسنامه رم نیز استنباط می‌شود؛ زیرا، اگرچه فصل نهم اساسنامه تنها دولتهای عضو اساسنامه را به همکاری با دیوان ملزم کرده است، اما به نظر می‌رسد که در فرض ارجاع وضعیتی از طرف شورای امنیت به دیوان، همه کشورهای اعم از کشورهای عضو یا غیرعضو، به همکاری با دیوان مکلف خواهند شد. زیرا رسیدگی دیوان به شکایت یکی از دول عضو یا شروع تحقیقات به وسیله دادستان یا ارجاع وضعیتی از طرف شورای امنیت آغاز می‌شود. ماده ۱۳ اساسنامه رم مقرر می‌دارد: «دیوان می‌تواند مطابق مقررات این اساسنامه صلاحیت خود را

نسبت به جنایات مذکور در ماده ۵ اعمال کند، اگر: الف- یک دولت وضعیتی را که در آن یک یا چند جنایت به نظر می‌رسد ارتکاب یافته است به موجب ماده ۱۴ به دادستان ارجاع کند. ب- شورای امنیت وضعیتی را که در آن یک یا چند جنایت به نظر می‌رسد ارتکاب یافته است به موجب فصل هفتم منشور ملل متحد به دادستان ارجاع کند. ج- دادستان تحقیقاتی را به موجب ماده ۱۵ در مورد آن جنایت شروع کرده باشد. در دو فرض اول، یعنی شکایت یک دولت عضو یا شروع تحقیقات به وسیله شخص دادستان، دیوان در صورتی می‌تواند اعمال صلاحیت کند که کشور محل وقوع جرم یا کشور متبوع متهم عضو اساسنامه باشد. اما در فرض سوم، یعنی ارجاع شورای امنیت، اعمال صلاحیت دیوان منوط به عضویت هیچ کشوری در اساسنامه نیست و همه کشورهای ملزم به همکاری با دیوان در تعقیب و مجازات جنایات بین‌المللی از جمله نسل‌کشی می‌باشند. بند ۳ ماده ۱۲ اساسنامه رم مقرر می‌دارد: «در مورد بندهای الف و ج ماده ۱۳، دیوان در صورتی می‌تواند صلاحیت خود را اعمال کند که حداقل یکی از دولتهای زیر عضو این اساسنامه باشند یا صلاحیت دیوان را طبق بند (۳) پذیرفته باشند: الف- دولتی که جنایت مورد نظر در قلمروی آن روی داده یا در صورتی که آن جنایت درکشتی یا هواپیما ارتکاب یافته، دولتی که آن کشتی یا هواپیما در آن به ثبت رسیده است. ب- دولتی که متهم به جنایت تبعه آن است».

بنابراین از نظر کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت (ICISS) حاکمیت به مفهوم مسئولیت دولت، دارای دو مرحله است: یکی مسئولیت اولیه حمایت از شهروندان که به عهده دولت واگذار شده است. مرحله دوم آن است که اگر دولتی در ادای این وظیفه قصور کند، یا قادر و مایل به تحقق مسئولیت ناشی از حاکمیت خود نباشد، مسئولیت به عهده جامعه بین‌المللی گذارده می‌شود (ICISS Report 2001: parag: 2.29). بر طبق این فرض مداخله بشردوستانه با اصل حاکمیت دولت در تقابل و تضاد نبوده، بلکه مکمل آن است. در واقع «مسئولیت بین‌المللی حمایت» تحمیل دو تعهد است: یکی دولت به طور انفرادی و دیگری تعهد جامعه جهانی به طور دسته-جمعی (صادقی، ۱۳۹۲: ۱۴۰).

بنابراین در قدم نخست دولتی که جنایات در آن به وقوع پیوسته است، صلاحیت رسیدگی به این نوع جرایم را دارا است و در قدم بعدی و در صورت عدم تمایل و یا توان جامعه بین‌المللی مسئولیت رسیدگی به جرایم را دارا می‌باشد. عدم تمایل دولت‌ها و یا هم جامعه جهانی یا وجود تعهدات و معاهداتی که در این زمینه وجود دارد و همچنین ممنوعیت نسل‌کشی به عنوان یک قاعده آمره در سطح بین‌المللی، می‌تواند نشان از بی‌تفاوتی و سیاسی شدن حقوق بشر و سؤال برانگیز باشد.

نسل کشی در قوانین داخلی افغانستان

دیباجه معاهده پیشگیری و مجازات نسل کشی اعلام می‌دارد نسل کشی جنایتی علیه حقوق بین‌الملل و برخلاف روح و مقصد سازمان ملل بوده و دنیای متمدن چنین عملی را محکوم می‌کند و جنایتی که در تمام دوره‌های تاریخ خسارات جبران ناپذیری به کل بشریت وارد ساخته و برای رهایی جامعه بشری از این جنایت وحشتناک، همکاری بین‌المللی ضرورت است. با این حال، معاهده مذکور به جای تعیین ضمانت اجراهای مؤثر، به موجب ماده ۵ طرفهای متعاقد را ملزم کرده طبق قوانین اساسی مربوط به خود، تدابیر قانونی لازم برای تأمین اجرای مقررات معاهده اتخاذ کرده و به ویژه کیفرهای مؤثر درباره مرتکبان نسل کشی یا اعمال مجرمانه مرتبط با آن را در نظر بگیرند. ماده ۶ معاهده مذکور نیز از جلب متهمان نسل کشی به دادگاههای صالح کشور محل وقوع جرم یا دادگاه‌های کیفری بین‌المللی که طرفهای متعاقد صلاحیت آن را پذیرفته باشد سخن گفته است. بنابراین کشورهایی که به این معاهدات پیوسته‌اند بایستی مقررات مربوط را در قوانین داخلی خود اتخاذ کرده و در برابر اجرای آن متعهد هستند.

قانون اساسی افغانستان در ماده ۶ بیان می‌کند: «دولت به ایجاد یک جامعه مرفه و متمدن بر اساس عدالت اجتماعی، حفظ کرامت انسانی، حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی، تأمین وحدت ملی، برابری همه اقوام و قبایل و انکشاف متوازن در همه مناطق کشور مکلف می‌باشد». و ماده هفتم: «دولت منشور ملل متحد، معاهدات بین‌الدول، میثاق‌های بین‌المللی که افغانستان به آن ملحق شده است و اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت می‌کند». همچنین افغانستان کنوانسیون بین‌المللی منع نسل کشی را در تاریخ ۲۳ مارچ ۱۹۵۶ و اعلامیه رم، اصول محاکمه بین‌المللی جرایم جنگی را در ۱۰ فبروی ۲۰۰۳ و همچنین میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی را در تاریخ ۲۴ جنوری ۱۹۸۳ تصویب کرده است و بنابراین بر اساس قانونی اساسی متعهد به اجرای آنها هست. بر اساس اساسنامه رم، افغانستان در برابر تحقیق و پیگیری جرایم بین‌المللی یعنی جرایم جنگی، جرایم علیه بشریت و کشتار جمعی در حوزه قضایی دادگاه‌شان مسئولیت اولیه دارد. در صورتی که افغانستان نمی‌تواند و یا نمی‌خواهد این کار را انجام دهد، در آن صورت محکمه جزایی بین‌المللی با توجه به صلاحیت‌شان می‌تواند بر قضیه‌ای که در افغانستان صورت گرفته رسیدگی نماید.

در ماده ۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی، به عنوان یک سند الزام آور بین‌المللی، حق حیات، از حقوق ذاتی انسان برشمرده شده و اعلام گردیده است که هیچ کس را نمی‌توان خودسرانه از محور زندگی، محروم کرد. در بندهای ۲ و ۳ میثاق مذکور نیز تأکید شده است که دولت‌ها می‌بایست مفاد کنوانسیون منع نسل کشی را رعایت کنند و انحراف از آن را مجاز ندانسته است. نسل کشی یک جنایت علیه حقوق بشر که نه بلکه خیانت علیه بدیهی‌ترین و

بنیادی‌ترین حقوق بشری یعنی حق حیات است. به موجب اصل عدم تبعیض، دولت‌ها مکلفند از حق حیات تمام شهروندان به صورت برابر و بدون کوچکترین تبعیضی از حیث نژاد، رنگ، تابعیت، جنسیت و یا سایر تعلقات عرفی افراد، پاسداری و حمایت کنند. هرگونه تبعیض و نابرابری میان شهروندان در پاسداری از حیات آن‌ها، نقض بنیادین حیات به شمار می‌رود (Nowak, 1993, yo.b6). بنابراین نسل‌کشی بیان‌کننده نقض اصل عدم تبعیض می‌باشد و منجر به تبعیض در میان گروه‌های مندرج در کنوانسیون منع و پیشگیری از نسل‌کشی می‌گردد.

کشور افغانستان کنوانسیون بین‌المللی پیشگیری و مجازات نسل‌کشی را تصویب کرده است. همچنین بسیاری از معاهدات بین‌المللی ناظر به حقوق اساسی بشر را تصویب و اساسنامهٔ رم را نیز امضا کرده است. تصویب معاهده‌ای بین‌المللی تعهداتی را بر کشور تصویب‌کننده بار می‌کند. آن کشور باید تمام تدابیر و اقدامات تقنینی، قضایی و اجرایی لازم برای عمل به تعهدات ناشی از معاهده را به انجام رساند. طبق مواد ۵ و ۶ معاهدهٔ بین‌المللی پیشگیری و مجازات نسل‌کشی، کشورهای متعاقد ملزم شده‌اند طبق قوانین اساسی خود تدابیر قانونی لازم برای اجرای معاهده و تعیین مجازات‌های متناسب برای نسل‌کشی و جلب محاکمهٔ متهمان آن در محاکم داخلی خود به عمل آورند. در نظام حقوقی افغانستان با در نظر داشت مادهٔ ۹۵ قانون اساسی و مادهٔ ۳۱ قانونی مدنی؛ معاهدات بعد از تصویب در شورای ملی و طی مراحل قانونی آن بر اساس قانون معاهدات و میثاق‌های بین‌المللی و همچنان بر اساس قانون طی مراحل اسناد تقنینی افغانستان در حکم قانون عادی و هم‌ردیف آن شناخته می‌شود و در صورت تضاد میان معاهدات و قانون عادی اولویت به مفاد معاهدات داده می‌شود.

کد جزای افغانستان در مادهٔ ۳۳۳ در تعریف جنایت نسل‌کشی بیان می‌کند: « ارتکاب جرم نسل‌کشی: ۱- شخص زمانی مرتکب جرم نسل‌کشی می‌شود که یکی از اعمال ذیل را عمداً و به منظور نابود ساختن تمام یا بخشی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی انجام دهد: قتل اعضای گروه، وارد کردن صدمهٔ شدید جسمی یا روانی به اعضای گروه، قرار دادن عمدی یک گروه در معرض وضعیت زندگی نامناسبی که منتهی به زوال قوای جسمی کلی یا جزئی آن شود، اقداماتی که به منظور جلوگیری از تولد و تناسل یک گروه صورت گیرد، انتقال اجباری اطفال یک گروه به گروه دیگر». و مادهٔ ۳۳۴: مجازات نسل‌کشی را بیان کرده است: « ۱- مرتکب جرم نسل‌کشی مندرج مادهٔ ۳۳۳ این قانون به حبس دوام محکوم می‌گردد. ۲- هرگاه جرم نسل‌کشی مندرج فقرهٔ ۱ این ماده، منجر به قتل گردد، مرتکب به اعدام محکوم می‌گردد». کد جزای افغانستان در تعریف جنایت نسل‌کشی از کنوانسیون و اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی تبعیت کرده است و همان تعریف را ارائه داده است. از نظر دیوان بین‌المللی دادگستری ممنوعیت و مجازات جنایت نسل‌کشی جزء تعهدات عام‌الشمول تمام کشورها در قبال جامعهٔ بین‌المللی است و چنین تعهداتی با جانشینی دولت‌ها از بین نمی‌رود (جلالی، محمود، ۱۳۸۲: ۵۱).

به موجب حقوق بین‌الملل عرفی همه کشورهای صلاحیت رسیدگی به جنایت نسل‌کشی را دارند و عدم الحاق به معاهده بین‌المللی پیشگیری و مجازات نسل‌کشی نیز مانع از اعمال صلاحیت نسبت به جنایت مذکور نیست. بنابراین، کافی است که متهم در کشوری دستگیر شده باشد. در این صورت، کشور یاد شده یا باید صلاحیت خود را اعمال کند یا متهم را به کشور متقاضی مسترد کند و یا صلاحیت یک مرجع بین‌المللی مانند دیوان بین‌المللی کیفری را نسبت به آن جنایت بپذیرد. چه در غیر این صورت شرایط برای اعمال صلاحیت دیوان بین‌المللی کیفری یا تأسیس محاکم بین‌المللی کیفری ویژه به وسیله شورای امنیت و یا دخالت محاکم کیفری بیگانه فراهم خواهد شد. این در حالی است که از نظر داخلی اعمال صلاحیت کیفری نسبت به جنایات بین‌المللی ابزار مهمی در تقویت و تحکیم حاکمیت ملی به شمار می‌رود و از نظر جهانی نیز، حاکی از مسئولیت‌پذیری و تشریک مساعی کشورها در پیشگیری از وقوع شنیعترین جنایات بین‌المللی و پایان دادن به مصونیت مرتکبان آنهاست.

بررسی و احراز شرایط و عناصر نسل‌کشی هزاره‌ها در افغانستان:

سلب حیات از اعضای گروه انسانی، شدیدترین مصداق نسل‌کشی است؛ زیرا تمامی حقوق انسان با سلب حیات او از بین می‌رود. چون در تعریف نسل‌کشی «قصد نابودی گروه» به کار رفته و انگیزه برتری طلبی‌های قومی، نژادی، ملی یا مذهبی نقش بسیار مهمی در ارتکاب این جنایت دارد (خداخواه، ۱۳۹۸: ۹۷).

برای احراز این جرم در افغانستان و قائل شدن به اینکه کشتارهای رخ داده از ساختار و عناصر این جرم پیروی می‌کنند، باید وقایع را با عناصر جرم نسل‌کشی تطبیق داد.

۱- کشته شدن هزاره‌های افغانستان، کشتن هزاره‌های افغانستان، مصداق بند (الف) ماده (۲) کنوانسیون منع ژنوساید (۱۹۴۸) و ماده ۳۳۳ کد جزای افغانستان است. با توجه به اوصافی گفته شده در این موضوع، عنصر مادی جنایت نسل‌کشی صرف‌نظر از تعداد کشته شدگان، محقق شده است.

تبعیض و نسل‌کشی مردمان هزاره از زمان حکومت عبدالرحمن خان با قتل‌عام کردن بیش از ۶۰ درصد هزاره‌ها در افغانستان آغاز شده است و تا کنون ادامه دارد. کشتار مردم هزاره در سال ۱۳۷۶ در شهر مزارشریف نمونه دیگری از جنایت علیه این گروه است. سازمان عفو بین‌الملل در گزارش مربوط به نقض حقوق بشر در افغانستان در سال ۱۹۹۷ از جنایات طالبان در قزل‌آباد چنین یاد نمود: «در ماه سپتامبر ۱۹۹۷، ۷۰ نفر از اهالی ملکی به شمول زن، مرد و اطفال در «قریه قزل‌آباد» در نزدیکی مزار شریف کشته شدند (گروه پژوهش سینا، ۱۳۸۱: ۱۰۷۴). علیرضا طاهری خبرنگار رادیو B.B.C در مصاحبه با صدای آمریکا گفت: «من دست‌نوشته‌ای از فتاوی‌ای ملامعمر را دیدم که در آن نوشته بود؛ رافضی‌ها و شیعیان را مردها و کودکانشان را بکشید و زنان و دخترانشان را به بردگی و کنیزی

بگیرید و اموالشان را تصاحب کنید. این روند نه تنها با هزاره‌ها در افغانستان اعمال می‌شود بلکه طالبان با کلیه فارسی زبان‌ها همین رفتار را دارد» (روزنامه خراسان، شماره روز یکشنبه ۱۳۷۷/۶/۲۲). رادیو B.B.C در اول سپتامبر (۱۳۷۷/۶/۱۰) با برخی از شاهدان عینی قتل‌عام مزار شریف مصاحبه ترتیب داد و آنان گوشه‌هایی از ابعاد این نسل‌کشی را بازگو کردند.

آنچه از گفته‌های شاهدان عینی برمی‌آید این است که در کل بیشتر از ۸ هزار نفر در شهر مزار و حومه آن قتل‌عام و تقریباً بیشتر از صد هزار نفر آواره یا اسیر شدند. آنها در روز اول همه اهالی مزار شریف اعم از ازبیک، تاجیک و هزاره را می‌کشتند اما پس از روز دوم به ازبیک‌ها و تاجیک‌ها دستور دادند که سلاح‌های خود را تسلیم کنند اما به هزاره‌ها گفتند که از خانه‌های خود خارج نشوند و به کمک دستیاران محلی خود منازل آنها را شناسایی کرده و سپس به دستگیری و قتل آنها دست یازیدند. طالبان پس از نسل‌کشی سیستماتیک هزاره‌ها با تقسیم اموال و زمین‌هایشان میان نیروهای خود یک بار دیگر تاریخ نسل‌کشی امیر عبدالرحمن را تجدید کردند: «طالبان با توجه به نفرت عمیق‌شان نسبت به هزاره‌ها، در محله‌هایی که هزاره‌ها و پشتون‌ها با هم زندگی می‌کردند، زمین‌های هزاره‌ها را به پشتون‌های کوچی واگذار کردند. عبدالمنان نیازی والی طالبان در مزار شریف رسماً اعلام نمود که هزاره‌ها سه راه در پیش دارند: یا سنی شوند یا به ایران بروند یا اینکه کشته شوند (گروه پژوهشی سینا، ۱۳۸۱: ۱۰۸۰).

در ۱۳ سپتامبر (۱۳۷۷/۶/۲۲) با ورود طالبان به بامیان؛ علی‌رغم هشدارهای سازمان عفو بین‌الملل به طالبان، همگی قتل‌عام و خانه‌هایشان آتش زده شد تا مردم بومی جرأت بازگشت نمایند و بافت جمعیتی منطقه نیز تغییر داده شود. از جمله نزدیک به پنجاه نفر مریض و مجروح در شفاخانه بامیان قتل‌عام گردیدند (همان، ۱۳۸۱: ۱۰۸۵). دوشنبه (۱۳۷۹/۱۰/۱۷) اهالی شهرک «نیک» مرکز ولسوالی یکاوونگ را که با پرچم سفید به استقبال طالبان آمده بودند تا متعرض مردم غیرنظامی نشوند، تمام قتل‌عام کردند و سپس به تعقیب و کشتار مردم پرداختند، در این تهاجم بین ۶۰۰ تا ۷۵۰ تن از غیرنظامیان کشته شدند و تمام خانه‌های مرکز یکاوونگ به شمول درختان و ... به آتش کشیده شد و هیچ سکنه‌ای در آن باقی نماند (ر. ک هفته‌نامه میثاق وحدت، سال دوم شماره ۳۸، ۱۵ دلو ۱۳۷۹/۳/۳۱).
فبروری (۲۰۰۱).

کشتار هزاره‌ها در نظاهرات جنبش روشنایی در دوم اسد ۱۳۹۵ در پی یک تظاهرات مسالمت‌آمیز یکی دیگر از فجایع انسانی بود. در سال جاری حملات مختلفی که بر ضد هزاره‌ها در غرب کابل صورت گرفته (حمله به شفاخانه صدبستر دشت برچی و کشته شدن مادران و نوزادان، حمله به چندین کورس آموزشی، حمله به ورزشگاه‌ها، حمله به مکتب دخترانه سیدالشهداء و ... که همگی تلفات جانی، مالی و روانی بسیاری را بر مردم هزاره تحمیل کرده است).

۲- تعلق کشته شدگان به یک گروه قومی و مذهبی خاص: تعلق به یک گروهی قومی و مذهبی که یکی از چهار گروه مورد حمایت در اساسنامه رم است؛ ضمن اینکه موارد دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد سیاست‌های تبعیض آمیز و بدنام سازی علیه این گروه از سوی دولت وجود داشته است.

زمانی که عبدالرحمن در ۱۸۹۱ میلادی هزاره‌های شیعه را مرتد خواند، جنگ فورا رنگ و بوی مذهبی گرفت. مرتد خواندن هزاره‌ها به سپاه امیر و سربازان قبیله‌ای جرأت داد که قوانین شریعت اسلامی در مورد جنگ را نادیده بگیرند و دست به هر جنایتی بزنند. سپاه امیر تمام کسانی را که اسیر می‌شدند، به بردگی می‌گرفت و مال و زمین-شان را غصب می‌کرد. این موضوع در تحریک قبایل پشتون برای جنگ بسیار مهم بود و باعث شد همگی به امید غارت وارد میدان جنگ شوند. امیر برای لشکرکشی اش یکصد هزار سرباز بسیج کرد؛ بیش از هر لشکرکشی دیگری. سپاه مذکور قدرت هزاره‌ها را در هم شکست. بسیاری از هزاره‌ها به بردگی گرفته شدند و افراد زیادی هم به ایران و بلوچستان گریختند. حکومت امیر از تجارات بردگان هزاره سود چشم‌گیری به دست آورد. وضع هزاره‌جات هم روز به روز بدتر شد زیرا قبایل پشتون زمین‌های هزاره‌های همسایه را غصب کردند و قلمروشان را به داخل هزاره-جات بسط دادند (جفرسون بارفیلد، ۱۳۹۸: ۲۳۸).

عبدالقدوس خان بعد از تسخیر و تصرف هزاره‌جات، مردم هزاره را به عنوان بهائم می‌دانست و این طرز تلقی خود را به عبدالرحمن هم نوشت مردم هزاره‌جات حیوان صفت‌اند هزاره‌ها علاوه بر تحمل شکست و اسیر دادن و قتل عام شدن، با پدیده دیگری به نام تغییر مذهب نیز مواجه شدند. در مساجدشان ملا امام سنی تعیین شد که با تعصب تمام احکام مذهب حنفی را بالای زنده مانده‌های هزاره‌ها اعمال می‌نمود. وضعیت مردم هزاره‌جات بسیار وحشت آور و کشنده بود، به حدی که حتی برخی دشمنان خود را ترحم و می‌داشت، ولی عبدالرحمن هرگز سر رحم نیامد و همچنان در دشمنی آشکار با هزاره‌ها باقی ماند. به یک گزارش و پاسخ عبدالرحمن به آن توجه کنید، عمق کینه این حاکم ستمگر را دریابید (دولت‌آبادی، ۱۳۹۷: ۱۱۹). در دوران عبدالرحمن توسط حکومت وقت و بعدها توسط طالبان بنا به دلایل نژادی، زبانی و مذهبی حقوق هزاره‌ها در افغانستان مورد نقض قرار گرفته است. هرچند حقوق هزاره‌ها به صورت قانونی و رسمی نفی نشده اما در متن جامعه همیشه رفتارهای تبعیض آمیز علیه آنان وجود داشته است.

۳- وجود قصد خاص با توجه به قرائن و شواهد موجود:

مشخصه اصلی که جنایت نسل‌زدایی را از جنایات جنگی تمیز می‌دهد این است که قصد مرتکب در خصوص نابود کردن تمام یا قسمتی از یک گروه ملی، مذهبی، قومی و نژادی باید اثبات گردد. دیوان کیفری بین‌المللی برای

یوگسلاوی سابق و دیوان کیفری بین‌المللی برای رواندا این مشخصه را «قصد خاص»^۱ جنایت نسل‌زدایی نامیده‌اند. کمیسیون حقوق بین‌الملل در تفسیرش دربارهٔ طرح پیش‌نویس جنایات علیه صلح و امنیت (۱۹۹۶) از قصد خاص جنایت نسل‌زدایی به عنوان ویژگی متمایز این جنایت خاص بر اساس حقوق بین‌الملل یاد می‌کند. اثبات چنین قصدی ممکن است از رهگذر بررسی وقایع برداشت گردد (قدیر و کیخسروی، ۱۳۹۸: ۹۳).

اگر سوء نیت خاص اثبات نشود، عمل ارتكابی همچنان قابل مجازات است اما نه ذیل عنوان نسل‌زدایی بلکه با عنوان یکی از جرایم علیه بشریت، در مورد جرم نسل‌زدایی نیز باید گفت وقایع و شرایطی مانند حجم وسیع خشونت‌های ارتكاب‌یافته، حملات سازمان‌یافته به قربانیان به علت عضویت در گروهی خاص و تکرار اعمال تخریبی و تبعیضی می‌تواند برای اثبات سوء نیت خاص مرتکب کافی باشد (دانش‌شهرکی و مردانی، ۱۳۹۸: ۵۲). طبق بند ۳ مقدمهٔ عمومی عناصر جرم، وجود قصد و علم می‌تواند از وقایع و اوضاع و احوال مربوطه استنباط شود. این اوضاع و احوال عوامل گوناگونی چون ماهیت کلی آن اعمال، انجام آن در ناحیه‌ای خاص، اقدامات تبعیض‌آمیز نسبت به یک گروه، نظریه سیاسی کلی که زمینه‌ساز و محرک آن اعمال بوده است، تکرار، استمرار و وسعت اعمال نابودکننده و اظهارات متهمان به هنگام ارتكاب آن اعمال از جمله اهانت و تحقیر قربانیان را شامل خواهد شد. که این امر در مورد هزاره‌ها در افغانستان از زمان عبدالرحمن تا حال حاضر و توسط طالبان ادامه دارد و تغییری در دیدگاه آنان در مورد هزاره‌ها ایجاد نشده است و کماکان به هزاره‌ها به چشم بهائم و مرتد دیده می‌شود.

سالهاست که کودک، جوان، پیر، زن و مرد هزاره به صورت سیستماتیک مورد حملات انتحاری قرار می‌گیرند و طی این حملات از سال ۱۳۹۴ تا ۱۴۰۰، در اثر ۳۲ حملهٔ هدفمند، حدود ۱۱۲۰۰ هزاره شهید و ۱۸۶۰ هزارهٔ دیگر زخمی شده‌اند. این امر خود بیانگر وجود قصد خاص برای نسل‌کشی هزاره‌هاست. جداسازی هزاره‌ها از دیگر اقوام و از بین بردن آنان چیزی جز نسل‌کشی نمی‌تواند باشد. مسلماً مورد حمله قرار گرفتن به این صورت نمی‌تواند اتفاقی باشد. از سوی دیگر بی‌طرفی دولت و عدم بیان دیدگاهی روشن در این زمینه با وجود اینکه بر اساس میثاق حقوق مدنی و سیاسی و همچنین کنوانسیون پیشگیری از نسل‌کشی که به صورت قاعده‌ای آمده است وظیفهٔ حفاظت از جان تمامی اتباع خود را بر عهده دارد، می‌تواند نشانگر تبانی دولت در اجرای این جنایت باشد. همانطور که بیان شد جنایت نسل‌کشی نه تنها از طریق فعل که از طریق ترک فعل نیز صورت می‌گیرد که دولت افغانستان اگر بر اساس فعل نباشد بر اساس ترک فعل موجب تحقق جنایت نسل‌کشی علیه هزاره‌ها شده است. حمایت نکردن دولت از شهروندان خود مصداق بارز ترک فعل در تعریف یاد شده است. در هر حال می‌توان گفت هزاران انسان هزاره که در طول تاریخ افغانستان با وقوع خشونت علیه آنان از شهرهای خود متواری شده‌اند، قربانیان جنایت علیه بشریت هستند. همینطور هزاران نفری که به اجبار زمین‌هایشان مصادره شده است. اینطور می‌-

^۱ Special intent

توانیم استدلال کنیم جنایت علیه بشریت از گونه تبعید و انتقال اجباری به صورت گسترده و سازمان یافته‌ای علیه هزاره‌های افغانستان صورت گرفته است و این وضعیت در حقیقت پاکسازی قومی است.

طبق رویه قضایی بین‌المللی، در صورتی که پاکسازی قومی قصد نسل‌زدایی داشته باشد، می‌تواند شامل برخی اعمال ممنوعه در ماده ۲ کنوانسیون نسل‌زدایی شود. همچنین اگر انتقال اجباری جمعیت با اوضاع و احوالی همراه باشد که منجر به مرگ کلی یا جزئی جمعیت انتقال یافته شود و قصد نابودسازی گروه قابل اثبات باشد، نسل‌زدایی به شمار می‌آید. با توجه به اینکه اقداماتی که در جهت نسل‌کشی هزاره‌ها با هدف نابودسازی انجام شده است و این امر با کشتن اعضای گروه، وارد آوردن آسیب‌های جسمی یا روانی جدی، تحمیل عامدانه شرایطی که به نابودی فیزیکی گروه می‌انجامد همراه بوده است؛ از این رو می‌توان گفت که وقوع نسل‌کشی علیه هزاره‌های افغانستان محرز به نظر می‌رسد.

کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، هزاره‌ها را در معرض پاکسازی قومی و جنایت جنگی دانسته از دولت افغانستان می‌خواهد که فوراً طرح حمایتی چندجانبه را روی دستگیرد: «حکومت افغانستان باید به تعهدات خود طبق میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی عمل کند و به کشتار هدفمندانه هزاره‌ها اذعان کند. دولت افغانستان باید فوراً طرح حمایتی‌ای را مبتنی بر حقوق بشر برای دست‌برچی و مناطق غرب کابل تهیه و ابلاغ کند» (WWW.Etilaateroz.com). همچنین این کمیسیون حمله به مکتب دخترانه در تاریخ ۲۶ ثور ۱۴۰۰ را نسل‌کشی خوانده و گفته بود که کشتار و دیگر خشونت‌ها در افغانستان باید از سوی یک تیم متخصص و مستقل از محققان سازمان ملل متحد بررسی و تحقیق شود. این کمیسیون از سازمان ملل خواسته بود که بلافاصله تعهد خود را در مورد شناسایی عاملان این جنایت اعلام و طی دو ماه گزارش خود را منتشر کند. به دنبال آن، شورای امنیت سازمان ملل متحد حمله بر مکتب سیدالشهدا در غرب کابل را «فجیع و بزدلانه» خواند و خواستار به عدالت کشانیدن و پاسخگو ساختن عاملان این حمله شد.

برخی نمایندگان مجلس افغانستان نیز در نشست ۲۰ ثور تداوم حملات بر هزاره‌ها را مصداق بارز جنایت جنگی، جنایت علیه بشریت و نسل‌کشی قومی دانسته‌اند. اتحادیه اروپا به گونه ضمنی کشتار هدفمند هزاره‌ها را به رسمیت شناخته و نمایندگی سیاسی اتحادیه اروپا در کابل (۱۳ جوزا) در توییتی گفته است: «هدف قرار دادن هزاره‌ها باید متوقف و جرایم علیه آنان باید تحقیق شود». سفارت آمریکا در کابل نیز طی یک خبرنامه رسمی گفته است: «شهروندان هزاره همواره هدف قتل‌های هدفمند گروه داعش و طالبان قرار داشته‌اند» (WWW.Rasadaf.com).

کشتار جمعی هزاره‌ها تنها یکی از مصادیق جنایت نسل‌کشی و فجیع‌ترین آن‌هاست. در صورتی که دیگر مصادیق بیان شده در تعریف نیز در مورد رفتارهای صورت گرفته با هزاره‌ها صدق می‌کند. از جمله ایراد صدمه شدیدی جسمی یا روانی به اعضای گروه که در طول سالها انتحاری‌های هدفمندانه تعداد زیادی از افراد این گروه قومی دچار معلولیت و ضربات شدید روحی و روانی شده‌اند. قرار دادن عمدی گروه در معرض شرایط زیستی نامناسب که باعث نابودی جسمی کلی یا بخشی از گروه شود؛ در بسیاری از حملات به مناطق هزاره نشین این افراد مجبور به ترک مناطق و خانه‌های خود و آواره شدن در کوه‌ها و دشت‌ها شده‌اند که این امر مسلماً آنان را در معرض خطر نابودی قرار داده است.

هارف و گیور و جوناسون و چاک بر نقش دولت و یا قدرت دیگری تأکید دارند، این مطلب نه از آن جهت که ایشان این عنصر را ضروری می‌دانند بلکه برداشتی از وقایع است که آنها را به سوی چنین نتیجه‌ای رهنمون می‌نمایند که در این کشتارها عمدتاً دولت یعنی قدرت حاکمه در جامعه است که مرتکب چنین جرمی می‌شود و هیأت حاکمه را در ارتباط مستقیم با جریان‌های نسل‌کشی می‌دانند (Harff and Gurr, op.cit., p. 363). نکته قابل یادآوری در این خصوص آن است که در گذشته گروه‌های محلی و یا در حال حاضر در مناطق بومی که اثری از دولت و حکومت نیست، گروه‌های مختلف مرتکب این جرم علیه یکدیگر می‌شدند و یا می‌شوند اما در جامعه مدرن امروزی دارای نظام‌های سیاسی، این مقامات دولت هستند که توانایی ارتکاب چنین جرمی را دارند و از این جاست که مفهوم جرم دولتی مطرح می‌شود و نیز این که گروه‌ها در جامعه امروزی تا قبل از این که به قدرت برسند، نمی‌توانند مرتکب چنین جرمی شوند (توکلی، ۱۳۹۸: ۳۲۲).

با توجه به این که در حال حاضر قدرت عمومی در کشورها به دست دولتهاست، ارتکاب جنایاتی در سطح نسل‌کشی مسلماً نمی‌تواند بدون دخالت و خواست دولتها صورت بگیرد. همانطور که گفته شد این جنایت به صورت فعل و ترک فعل محقق می‌شود که دولتها اکثراً به صورت ترک فعل در اجرای این جنایت معاونت دارند. نسل‌کشی می‌تواند جزئی از سیاست یک دولت برای حفظ قدرت سیاسی و ثروت یک جامعه باشد. همانطور که نسل‌کشی هزاره‌ها از زمان عبدالرحمن خان به عنوان سیاست حکومت وی قلمداد می‌شد و از فتوای عبدالرحمن تا فتوای ملاعمر تغییری در نگرش و ایدئولوژی نسبت به هزاره‌ها دیده نمی‌شود و هر دو حکم تکفیر و رافضی بودن هزاره‌ها را صادر کرده‌اند و به همین دلیل کشتار آنها را مشروع قلمداد می‌کردند.

نتیجه‌گیری:

نسل‌کشی علاوه بر حقوقی مانند حق حیات و آزادی مذهب جنایتی علیه انسانیت و حقوق بشر است. در افغانستان هزاره‌ها سالهاست به صورتهای گوناگون مورد جنایت واقع شده و جان، مال، روح و روان

خود را از دست می‌دهند. در زمان عبدالرحمن این جنایت و تجاوز از سوی حکومت صورت گرفته است و در زمان حال که دولت اگر فاعل نباشد به صورت شریک جرم و ترک فعل حمایت و حفاظت تابعان کشور، فاعلان اصلی را حمایت و ادامه روند جنایت را موجب گردیده است. بر اساس دکترین مسئولیت حمایت، در صورتی که شواهدی دال بر عدم توانایی و اهلیت دولت برای محافظت از شهروندانش در برابر این جرایم وجود داشته باشد، جامعه بین‌المللی مسئولیت ارائه کمک را بر عهده دارند. در صورتی که سالهاست عدم توانایی و اهلیت دولت افغانستان با تکرار این جرایم در مورد هزاره‌ها روشن و واضح است جامعه بین‌المللی باید به موقع و به شیوه‌ای قاطع با اقدامات صلح‌آمیز و یا قهری پاسخ میداد. سکوت مجامع بین‌المللی، نهادها و کشورهای حامی حقوق بشر نشان دهنده این امر است که هیچ کدام علاقه‌ای برای رسیدگی به حملات هدفمندانه علیه هزاره‌ها را نداشته که این خود فشار روانی بر قربانیان را بیشتر می‌نماید.

جرایم جنگی که در طول سالها جنگ داخلی علیه هزاره‌ها چه به دلایل مذهبی و چه قومی و نژادی صورت گرفته است بر کسی پوشیده نیست. همانطور که بیان شد نسل‌کشی تنها جنایت نقض حق حیات یک گروه نیست، بلکه نقض بسیاری از حقوق بشری و حقوق جمعی انسان‌ها است و در کنار نسل‌کشی سایر جرایم بزرگ دیگر مانند جرایم علیه بشریت و نقض قواعد حقوق بین‌المللی بشردوستانه نیز صورت می‌گیرد. بایستی با تضمین و تأمین حقوق بشری از جنایت بین‌المللی نسل‌کشی پیشگیری صورت گیرد. وضعیت رخ داده علیه هزاره‌ها تحت هر عنوانی که باشد نباید بدون کیفر باقی بماند. شمار بالای آسیب‌دیدگان و کشته‌شدگان یافتن راه‌کارهایی جهت توقیف و پیشگیری از این گونه جنایات را حیاتی می‌نماید.

از جایی که این جنایت بیشتر رنگ‌وبوی سیاسی دارد تا زمانی که دولت و جامعه بین‌المللی تمایل و رغبتی برای پیشگیری از آن را نداشته باشند توقف آن امکان‌پذیر نخواهد بود. مسلماً در پیشگیری از نسل‌کشی صرف هشدار و توصیه نمی‌تواند بازدارنده و دارای اثر جدی باشد. اعمال مجازات بر مرتکبان جنایات بین‌المللی یکی از مؤثرترین راه‌های جلوگیری از رفتارهای مجرمانه است و تنها وسیله واقعی اعمال مجازات، پیگرد قانونی است و مطمئناً تنها قرایندهای است که آرزوی پیشگیری از چنین جرایمی را در آینده محقق می‌سازد.

نسل‌کشی علیه هزاره‌ها بایستی از سمت نهادهای مسئول، شورای امنیت ملل متحد و دولت‌هایی که کنوانسیون منع نسل‌کشی را تصویب کرده‌اند بررسی و برای مجازات عاملان و جلوگیری از ادامه آن اقدامات مؤثر و به موقع انجام دهند تا بیش از این شاهد وقوع جنایتها علیه هزاره‌ها در افغانستان نباشیم. اعزام ناظران بین‌المللی و تشکیل کمیته حقیقت‌یاب به منظور کشف حقایق و آغاز فعالیت حقوق‌دانان برای شکایت از جنایات سازمان‌یافته علیه بشریت در افغانستان و انجام تحقیقات سالم و کامل درباره جنایات صورت گرفته و محاکمه عاملان این جنایات، جبران خسارت برای قربانیان باقی مانده، اطلاع‌رسانی به جهانیان و سازمان‌های بین‌المللی با گردآوری مستندات تصویری درباره کشتارهای دسته‌جمعی صورت گرفته و نسل‌کشی علیه هزاره‌ها در افغانستان، معرفی کسانی که این جنایات را انجام داده‌اند به عنوان جنایتکاران جنگی و ... مورد بازپرسی و به عدالت کشانده شوند.

همانطور که روشن شد نسل‌کشی در زمینه سیاسی، ایدئولوژیک و اجتماعی خاصی ارتکاب می‌یابد که به نظر می‌رسد اخلاق مرسوم جامعه را وارونه کرده و باعث می‌شود افراد برای باور باشند که ارتکاب جرم-های قتل و نسل‌کشی برای آنها یک تکلیف ضروری است (نیکوکار، ۱۳۹۶: ۷۴۷). مسلماً در ایجاد چنین زمینه‌هایی دولتها و گروه‌های سیاسی نقش اساسی داشته و دارند. بنابراین اولین گام جهت مبارزه با نسل-کشی تغییر افکار گروه‌ها نسبت به یکدیگر است که این امر با توجه به شراکت دولتها در جنایت نسل‌کشی، مستلزم تلاش‌های گروه‌های حقوق بشری و بین‌المللی است.

فهرست منابع:

اردبیلی، محمدعلی، حبیب‌زاده، محمدجعفر و فخرناب، حسین (۱۳۸۴)، نسل‌کشی و ضرورت جرم‌انگاری آن در حقوق ایران، فصلنامه مدرس علوم انسانی، دوره ۱۰، شماره ۳.

آمیاروسان خوزه، جیل (۱۳۷۹) مسئولیت بین‌المللی دولتها در قبال نقش حقوق بشر، ترجمه ابراهیم بیگ زاده، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۲۹-۳۱.

بی‌پروا، امیر (۱۳۹۶)، نسل‌کشی، جنایتی علیه حقوق بشر، فصلنامه قضاوت، شماره ۹۱.

بیگ‌زاده، ابراهیم (۱۳۷۶)، «بررسی نسل‌کشی و جنایات علیه بشریت»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۲۲.

بیگزاده، ابراهیم، بررسی جنایت نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی،
مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۲۱-۲۲، ۱۳۷۷

پوریافرانی، حسن (۱۳۹۰)، حقوق جزای بین‌الملل، تهران: جنگل، چاپ سوم.

توکلی، جلیل (۱۳۹۸)، بررسی و تحلیل ژنوساید در حقوق بین‌الملل، فصلنامه بین‌المللی قانون‌یار، شماره یازدهم.

جباری، منصور (۱۳۹۰)، ارزیابی دکتترین مسئولیت حمایت در بحران دارفور سودان، فصلنامه راهبرد، شماره ۵۸.

جلالی، محمود (۱۳۸۲)، حقوق بشر در تصمیمات دیوان بین‌المللی دادگستری، مجله قضایی و حقوق
دادگستری، شماره ۴۴.

خداخواه، نسیم (۱۳۹۸)، حقوق بشر و مواجهه با نسل‌کشی، ماهنامه آفاق علوم انسانی، شماره بیست‌ونهم.

دانش‌شهرکی، محمدرضا و مردانی، نادر (۱۳۹۸)، ماهیت حقوقی جنایات ارتكابی بر مسلمانان فراموش شده
میانمار، دوفصلنامه علمی مطالعات حقوق بشر اسلامی، دوره هشتم، شماره شانزدهم.

داودی، مهدی و ابوذری، مهنوش (۱۳۹۷)، نسل‌کشی در میانمار از منظر حقوق بشر و حقوق بین‌الملل،
دوفصلنامه علمی-ترویجی حقوق بشر اسلامی، شماره چهاردهم.

دیوان بین‌المللی دادگستری (۱۳۹۲)، آرا و نظریات مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری، ترجمه دکتر
محمدرضا ضیایی بیگدلی و همکاران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.

سلطان‌زاده، سجاد (۱۳۸۸)، بررسی حقوقی اسناد روسیه به دکتترین مسئولیت در حمله به گرجستان، فصلنامه
سیاست خارجی، سال ۲۳، شماره ۴.

شریعت باقری، محمدجواد (۱۳۷۸)، صلاحیت تکمیلی دیوان کیفری بین‌المللی، مجلریال قضایی و حقوقی
دادگستری، شماره ۲۸-۲۹.

شریفی طرازکوهی، حسین (۱۳۷۵)، قواعد آمره و نظم عمومی حقوقی بین‌المللی، تهران، انتشارات وزارت
امور خارجه، چاپ اول.

شریفی طراز کوهی، حسین (۱۳۹۰)، ارکان نسل کشی در پرتو اسناد و رویه قضایی بین المللی، مجله تعالی حقوق، شماره ۱۵.

شفیعی بافتی، نگین (۱۳۹۲)، ابعاد حقوقی بین المللی مخاصمه مسلحانه غیر بین الملل، تهران: میزان.

صادقی، دیدخت (۱۳۹۲)، مسئولیت بین المللی حمایت و حاکمیت دولت ها، پژوهشنامه روابط بین الملل، شماره ۲۲.

قدیر، محسن و کیخسروی، مهدی (۱۳۹۸)، جنایات جنگی و برهم کنش آن با جنایات علیه بشریت و نسل - کشی، آموزه های حقوق کیفری، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، دوره شانزدهم، شماره ۱۷.

کیتی شیایزری، کریانگک ساک (۱۳۹۳)، حقوق بین الملل کیفری، ترجمه بهنام یوسفیان و محمد اسماعیلی، تهران: انتشارات سمت.

گل خندان، سمیرا و حاجی ده آبادی، محمدعلی (۱۳۹۹)، بررسی جرم شناختی عوامل داخلی مؤثر بر ارتکاب جرایم علیه بشریت، مجله پژوهش های حقوق جزا و جرم شناسی، شماره ۱۵.

محاسب، مهین دخت (۱۳۸۶)، کشتار جمعی (ژنوساید)، تهران: گنج دانش.

نیکوکار، حمیدرضا (۱۳۹۶)، جرم شناسی فراملی: به سوی جرم شناسی جنایات بین المللی، تهران: میزان.

)Jorgensen, Nina H.B.; "The responsibility of state for international crimes"; New York, Oxford University press, First published, 2000

) Paust J.J., Bassiouni M.Ch.; 'International criminal Law, cases and materials'; USA, Carolina Academic Press, 1996).

Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide, 1948.

Cryer, Robert & Hakan Friman & Darry Robinson & Elizabeth Wilmsurst, An Introduction to International Criminal Law and Procedure, Cambridge University Press, 2010.

Fronza Emanuela; "Genocide in the rome statue", in: Flavia Lattanzi and William A. Schabas "Essays on the rome statute of the international criminal court"; vol. 1: il sirenite, 2000

G.A.Res/60/1,2005.Available at:

http://www.un.org/en/development/desa/population/migration/generalassembly/docs/globalcompact/A_RES_60_1.pdf.

Jorgensen, Nina H.B.; "The responsibility of state for international crimes"; New York, Oxford University press, First published, 2000).

Nowak M.; UN Covenant on Civil and Political Rights, CCPR Commentary, N.P. Engel Publisher, Strasbourg, 1993.

Oosterveld Valerie; 'The elements of genocide, in: roy s.Lee, international criminal court, elements of crimes and rules of procedure and evidence'; USA, ..Inc, 2001

Oosterveld Valerie; 'The elements of genocide, in: roy s.Lee, international criminal court, elements of crimes and rules of procedure and evidence'; USA, Inc, 2001)...

Paust J.J., Bassiouni M.Ch.; 'International criminal Law, cases and materials'; USA, Carolina Academic Press, 1996

Report of the International Commission on Intervention and State Sovereignty (ICISS) Report 2001, parag: 1.35-2.15", available at: <http://responsibilitytoprotect.org/ICISS%20Report.pdf>

Rome Statue of International Criminal Court, 1998.

Strozier, Chales B. &Michael Flynn, Genocide, War, and Human Survival, Rowman & Littlefiled, 1996.

Valentino, Benjamin (2004), Final solutions: mass killing and Genocide, Cornell university press.

WWW.Etillaateroz.com.

WWW.Rasadaf.com.